درس ششصد و شصت و هفتم

کیفیت استحصال جنس و فصل

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم[1]

فی کیفیةِ أخذِ الجنس مِن المادة و الفصلِ مِنَ الصورَة.[2]

---

[1] . ... ایشان در تاریخ مطالعاتشان خیلی زیاد بود، یک دفعه یادم است که به ما می‌گفت: من ده سال متوالی روزی دو ساعت تاریخ مطالعه می‌کردم، همهٔ تواریخ را دیده بود. خیلی عجیب است! یک دفعه یادم است ایشان در مشهد روز شهادت امام جواد علیه‌السّلام منبر می‌رفت، این قضیه را از امام جواد در تاریخ داریم و این مسئله در مناقب ابن شهرآشوب هم ظاهراً باید باشد که وقتی که مأمون می‌آید از یک مکان رد بشود می‌بیند همه می‌روند اما یک طفلی آنجا هست و نمی‌رود بعد می‌رود و برمی‌گردد، دوباره می‌بیند [که او نرفته است] می‌گوید: تو چرا مثل همه نرفتی؟! می‌گوید: کاری نکردم که بترسم و فرار کنم و سر جایم ایستادم!

خلاصه سؤال می‌کند و به حضرت هم خبر می‌دهند و می‌گویند که در دستت یک ماهی هست که این ماهی را عقاب‌ها صید کردند درحالی‌که در آنجایی که بوده ماهی و دریا و چیزی نبوده است و این ماهی از ابر افتاده و در دست تو قرار گرفته است،* ایشان وقتی که این مسئله را در منبر نقل می‌کند، اعتراض می‌کند یعنی روایت قضیه را نقد می‌کند که مثلاً این قضیه ساختگی است و چطور می‌شود ماهی [از ابر بیفتد] و این جعل شده است و فلان و این چیزها درحالی‌که مسئله، مسئلهٔ واقعی است. من خودم همان موقع به ایشان گفتم که این قضیه، واقعی است اما او نمی‌خواست بپذیرد و بالأخره حرفی نزد یعنی من گفتم که حتی در این ابرها که الآن هست اتفاق می‌افتد، ابرها بر چند قسم هستند، بعضی از آنها از نظر تراکم حتی رفتن هواپیما در داخل آنها خطر است و به‌جهت شدت تراکم و اینها فاصله می‌گیرند و بعضی از اینها وزنشان به اندازهٔ وزن یک کوه است! خب خیلی برای او مشکل بود [بپذیرد] بعد من در یک مقاله دیدم که شخص در آنجا حتی گفته بود که در بسیاری از جاها به‌واسطهٔ باران چیزهایی دیده می‌شود مثلاً قورباغه دیده شده است درحالی‌که قورباغه اصلاً آنجا نبوده و ماهی و حیوانات دریایی دیده شده است و این به‌خاطر گردبادهای دریایی است که می‌آید و آب خود دریا را بالا می‌برد، نه‌اینکه بخواهد تبخیر بشود، وقتی [گردباد دریایی] خیلی شدید بشود خود آب دریا در آن بالا می‌رود و در آن بالا می‌ماند تا هرجایی که انتقال پیدا بکند و بعد هم بخواهد پایین بریزد.

آن‌وقت جالب اینجاست که مثلاً آدم بیاید و همین‌طور رد کند و بگوید که این روایت جعلی است و فلان. یادم است خیلی قشنگ هم ایشان طوری در صحبت و در ترکیب این را آورده و ضمیمه کرده و آن را چه کرده است [که اصل قضیه را رد کند] درحالی‌که اصلاً یک هم‌چنین مسئله‌ای نیست و واقع بوده است.

*. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۸۸.

[2] . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۷.

همان‌طوری‌که عرض شد تمام اشیاء خارج، چه اشیاء مرکب و چه بسیط تفاوتی از این نظر ندارند و در تحت یک حقیقت نوعیه قرار دارند که آن حقیقت نوعیهٔ خارجیه مشتمل بر آنها و طارد حقایقی است که منافی با آنها در حقیقت ماهویهٔ خودشان هستند، در همهٔ اشیاء به همین کیفیت است حتی در باب مقولات، در اعراض هم مسئله به همین کیفیت است منتها در باب اعراض جنبهٔ اشتراک صرفُ العروض است که این عروض به‌عنوان یک ماهیت جنسیه درنظر گرفته می‌شود و آن ماهیتِ عَرَض به‌عنوان فصل در ترکیب با او لحاظ می‌شود که این در بسائط هست حتی در بسائط هم ما جنس و فصل بالاِعتبار داریم و این جنس و فصل باید به همهٔ اشیاء به لحاظ مابه‌الاِشتراک و به مابه‌الاِمتیاز آنها تعلق پیدا کند.

کلام مرحوم آخوند در کیفیت استحصال جنس و فصل

مرحوم آخوند در اینجا در کیفیت استحصال جنس و فصل مطلبی دارند که یک‌قدری مطلب ایشان جای دقت است و ایشان در این قضیه می‌خواهند یک واقعیتی را که نفسِ آن واقعیت یک امر اعتباری است ولکن مابإزاء خارجی او قابل تشکیک نیست، ذهن آن واقعیت را از مابإزاءِ خارجی در نفسِ خود واقعیت می‌بخشد و آن واقعیت را به‌صورت امر فعلی جلوه می‌دهد و آن را به‌صورت جنس درمی‌آورد ...، در اعیان خارجی مرکبه وقتی که ما لحاظ بکنیم می‌بینیم که آن اعیان از یک ماده و صورتی تشکیل شده است که آن صورت هیولا است و همان ماده، زمینه و بستر برای تغییر، تحولات، تبدل و عروض صوَر متفاوته است، یعنی این قضیه در آن ماده شکل پیدا می‌کند. در هر مرحله‌ای این ماده به صورتی تحقق خارجی پیدا می‌کند و تا صورت نباشد ماده تحقق خارجی ندارد و شما نمی‌توانید به ماده اشاره داشته باشید.

اشاره و تعیّن و تشخص ماده درصورتی است که صورت داشته باشد، منظور از صورت به معنای عَرَض و اینها نیست بلکه صورت به معنای آن هویتی است که شما می‌توانید آن هویت را تسمیه کنید حالا کاری به رنگ، شکل، طول، عرض و پهنای او ندارید بلکه به همان هویتی که می‌توانید روی آن اسم بگذارید و او را از بقیه جدا کنید [کار دارید] البته هر هویت خارجی دارای یک اعراضی هم خواهد بود و این لا محال است ولکن این تسمیه به لحاظ عرَض نیست بلکه به لحاظ نفس آن ماهیتی است که اولاً و بالذات خود همان ماهیت از سایر ماهیات جدا است، انسان اول روی او تمرکز می‌کند و بعد آن‌وقت می‌رود سراغ اینکه حالا این هویت خارجی چه رنگی و چه شکلی و چه طول و عرضی دارد. اینها دیگر در مرتبهٔ بعد ملاحظه می‌شود.

این هویت خارجیه که الآن دارای هم‌چنین خصوصیت و وضعی است، باید در مقام تصور از اعراض و از آن چیزی که در اطراف اوست و می‌تواند او را از سایر افراد متمایز کند مجرد بشود تا شما بتوانید آن مابه‌الاِشتراک را در آنجا نسبت به او اعمال کنید و برای او اسم بگذارید.

تعریف جنس

به این ماده‌ای که در اینجا زمینهٔ برای تسمیهٔ اسم مشترک است، جنس گفته می‌شود؛ یعنی ماده‌ای که می‌تواند بین همهٔ افراد مشترک باشد و آن ماده قابلیت برای صورت‌پذیری دارد، آن ماده عبارت از جنس است.

اگر یادمان باشد در منطق در تعریف جوهر، جوهر را به‌عنوان یک حقیقت خارجی مبهم تعریف کردند که می‌تواند برای عروض سایر مقولات موضوع قرار بگیرد و اعراض می‌تواند بر این جوهر عارض بشود، این جوهر به‌عنوان یک واقعیت و حقیقت مبهم در اینجا خواهد بود.

حیثیتِ ابهام و استعداد؛ نفس فعلیت حقیقت مبهمه

حال سؤال این است که وقتی که یک واقعیت مبهم به‌عنوان ماده که زمینه و بستر برای صورت‌پذیری دارد چطور انسان می‌تواند از او استحصال و انتزاع جوهریت بکند؟! شیئی که صورت فعلی ندارد بلکه فعلیتش عبارت از محوضت در استعداد است، چگونه انسان می‌تواند از او یک حقیقتی را انتزاع کند و او را موضوع قرار بدهد و قِسم جزئی از نوع قرار بدهد، نوعی که واقعیت خارجی دارد و هویت خارجی اشیاء منوط به او است و این نوع ماهیت هویت خارجی است چطور می‌شود جسمش یک حقیقت مبهمه باشد؟

این مسئله بسیار مسئلهٔ دقیقی است که نفس فعلیت حقیقت مبهمه عبارت از همان حیثیتِ ابهام و استعداد است گرچه عقل در اینجا آن حقیقت مبهمه را از آن صورت انتزاع می‌کند و گرچه هیچ صورتی را برای او بالفعل درنظر نمی‌گیرد و به‌واسطهٔ عدم طروّ صورت بر آن حقیقت مبهمه معنا ندارد دیگر او در خارج تحقق پیدا کند زیرا ما در خارج مادهٔ بدون صورت نداریم ولی همین مادهٔ بی‌صورتی که ما در خارج نداریم همین ماده در خارج هست و دارد با زبان بی‌زبانی خودش را نشان می‌دهد که من یک واقعیتی در خارج هستم که این واقعیتِ من درون این صورت و لحاف و پرده مخفی است و شما آن را نمی‌بینید. آنچه را که شما می‌بینید تجلّی‌ای از تجلیات من است و خود من نیست!

من‌باب‌مثال این سیبی که الآن شما در دستتان می‌بینید این سیب یک ماده‌ای دارد که آن ماده، همان جنس اوست، جنس نه به معنای جنس عام بلکه به معنای همان خمیره و سرشت او که این خمیره و این سرشت الآن به‌صورت سیب درآمده، ممکن است فردا به‌صورت چدن دربیاید همین سیبی که الآن در دست شماست فردا چدن می‌شود البته با یک استعداد بسیار بعید که در استعداد امکانی و استعداد وجودی بحثش بیان می‌شود. همین سیبی که الآن در دست شماست ممکن است فردا پرتقال بشود، همین سیبی که الآن در دست شماست ممکن است فردا به‌صورت ترابیه باشد و به‌صورت خاک بشود. آن حقیقت بی‌زبان که الآن درون این سیب نهفته است و شما وقتی دستتان می‌گیرید با ثقل، آن حقیقت را احساس می‌کنید یعنی وقتی دستتان سنگین است

این سنگینی دست به‌خاطر رنگ و شکل و مدوّر بودن این نیست، اینها همه اعراض است که این اعراض بر این صورت فعلیه حاصل شده است و به‌واسطهٔ تغییر و تبدل این صورت فعلیه آن عرَض هم تغییر پیدا خواهد کرد. این رنگ سبز و سفید سیب تبدیل به سیاهی و قرمزی و قهوه‌ای خواهد شد. الآن این سیب سبز است و در دست شما قرار گرفته و گِرد است بعد فردا این تبدیل به مستطیل و مکعب خواهد شد این اعراضی که الآن هست، این اعراض بر این صورت فعلیه‌ای که الآن جلوی چشمان شماست بار شده است و در تغییر شرایط به‌واسطهٔ آن جوهر که تغییر پیدا می‌کند، این اعراض هم تغییر پیدا خواهند کرد.

آنچه را که ما در باب طهارت نفس دربارهٔ اولیاء خدا و کسانی که به مرتبهٔ تجرد رسیده‌اند می‌بینیم [به این مطلب می‌رسیم]؛ شما نگاه بکنید در این روایاتی که از ائمه و امام سجاد علیه‌السّلام دربارهٔ اوصاف مؤمن آمده است حضرت می‌فرمایند: نگاه به نماز نکنید چون یک رباط هم می‌تواند نماز بخواند، نگاه به روزهٔ فرد نکنید چون شخصی که رژیم هم گرفته است می‌تواند روزه بگیرد و چیزی نخورد حضرت می‌فرمایند که حتی از این بالاتر؛ به آن تواضعش در میان افراد نگاه نکنید «**فلا تَنظروا إلی حُسنِ تواضعِه**»[1] نگاه نکنید چون اینها همه فیلم است، تواضع کردن فیلم است شما تواضع درونی را که نمی‌بینید [مثلاً این سیب که] فقط سبزی او را می‌بینید ولی داخل آن را که نمی‌بینید، گردی و تدویر او را می‌بینید ولی داخلش را نمی‌بینید و آن را احساس نمی‌کنید.

امام علیه‌السّلام می‌فرماید: به مردم نگاه نکنید به اینکه جلوی شما سرشان را پایین می‌اندازند و صدایشان را در موقع صحبت خیلی آرام می‌کنند، اینها همه فیلم است! شما پیچ ضبط را هم کم بکنید صدای ضبط کم می‌شود، یک رباط و عروسک را هم بردارید کوکش کنید برای شما یک نمازی می‌خواند که امام جماعت مسجدالحرام هم این‌طوری بلد نیست نماز را بخواند! از تَه حلق و از زیر حلق برای شما نماز می‌خواند! اینها برای چیست؟ برای همه است. آنچه را که ما با او ارتباط داریم صرف اعراض است و ما با اعراضِ مردم کار داریم، ارتباط داریم، می‌بینیم و حس می‌کنیم ولی دیگر داخل آنها و آن جوهر را نمی‌بینیم و آنچه را که آن خمیره است احساس نمی‌کنیم. امام می‌خواهد ما را از این ظاهر و از این مجاز دیدن بیرون بیاورد، از این فقط با این دو چشم دیدن بیرون بیاورد و یک‌قدری به داخل ببرد آنچه را که ما داریم الآن مشاهده می‌کنیم فقط صرف اطوار و اعراضی است که اینها قابل کنترل است، همهٔ اینها قابل کنترل است.

واقعاً این روایت که حضرت می‌فرماید، روایت بسیار عجیبی است و حتماً ما همه باید این روایت را داشته باشیم بعد حضرت می‌فرمایند: همین‌طور نگاه نکنید، نگاه نکنید و حتی نگاه نکنید به اینکه در میان شما

---

[1] . الإحتجاج، ج ۲، ص ۵۲، با قدری اختلاف.

مثلاً یک مطلب راستی می‌گوید [حضرت می‌فرماید که] باز به این نگاه نکنید و بروید تحقیق و تفحص کنید و ببینید که این اعمال ملکهٔ اوست؟! این مهم است، یااینکه نه [برای] حال است؟ او فعلاً در حال است یااینکه در مقام است و برای او ملکه شده است؟ این ملکه شدن یعنی همین.

طریق شناخت اولیاء خدا

اولیاء خدا برای چه می‌گویند که آقا به یک جلسه دو جلسه نگاه نکن در سفر با او باش چون در سفر فراز و نشیب دارد سختی و سهل دارد، صعوبت و فراخی دارد اینها همه در سفر هست، در سفر با او باش ببین در سفر حالاتش فرق می‌کند یااینکه در یک سطح قرار دارد، در موارد مختلف و در سختی‌ها [او را ببین که چگونه است]. بالأخره سفر، سفر است دیگر و برای انسان همه چیز پیدا می‌شود، مخصوصاً در سابق، البته الآن این‌طور نیست، سابق که سفرهای مکه و اینها با شتر و فلان و این چیزها بود در کتاب‌های اخلاق داریم نگاه کن ببین در سفر چطور است! منظور سفرِ الآن نیست آن سفرهای آن موقع است که یک وقتی ممکن بود با شدائد و با چه مسائلی برخورد می‌کردید و آن‌وقت می‌دیدی که او چند مرده حلاج است و چطوری می‌تواند خودش را [نگه دارد] چون انسان در سفر خیلی زود خودش را در موارد مختلفه بیرون می‌ریزد و نشان می‌دهد یا در نشست و برخواست‌ها و در مصیبت‌ها؛ مصیبت و گرفتاری برای او بیاید یا از همهٔ اینها بالاتر بعضی از اینها می‌توانند در بعضی از جریاناتی که با نفس در سروکار است [خوشان را نشان دهند] آنجاست که دیگر مسائل می‌آید و خودش را نشان می‌دهد که این شخص این‌همه تابه‌حال درس اخلاق می‌گفت و فلان، حالا در یک قضیه‌ای که با نفس و مسائل شئونش در ارتباط هست نسبت به آنها چگونه برخورد می‌کند و چطور نسبت به آنها عکس‌العمل نشان می‌دهد! خیلی این مسئله مسئلهٔ مهمی است.

حضرت می‌فرماید: باید این‌قدر با این [شخص] بلند شوی و این‌طرف و آن‌طرف بنشینی تا ببینی آنچه را که از صفات حسنه و اوصاف و خصایل قیّم در آنها مشاهده می‌کنی این ذاتی اوست و عرض نیست. ذاتی به معنای این است که از ذات و جوهرهٔ او اینها نشئت گرفته و بیرون آمده است. این سیبی که الآن در یک هم‌چنین وضعیتی است، رنگ سبز سیب الآن ذاتی اوست گرچه این رنگ عارض شده ولی این از خصوصیات فعلیهٔ او ناشی است که تغییر نخواهد کرد. این تدویر ناشی از خصوصیات ذاتیهٔ اوست که به این شکل در خواهد آمد و اگر این سیب تغییر پیدا کند و تبدیل به یک ماهیت ترابیه بشود، رنگ سبز او تبدیل به سیاهی و کدورت خواهد شد و تبدیل به رنگ دیگری خواهد شد. به مقتضای آن لوازم ذاتیه و آثار ذاتیه، خود آن جوهر او هم تغییر پیدا خواهد کرد. دیگر این در اینجا [رنگ سیب] سبز نیست و سیاه و تیره است دیگر تدویر ندارد و دیگر در آنجا اشکالش مختلف است و فرق می‌کند.

خصوصیات اولیاء الهی، آثار لوازم ذات

بنابراین این خصوصیات اولیاء الهی آثار لوازم ذات است؛ یعنی وقتی که انسان با آنها می‌نشیند خواهی‌نخواهی ساکت هم هستند اما انگار همین‌طور فرکانس دارد از او می‌آید و به آدم می‌رسد. این موج دارد از او رد می‌شود حرف هم نمی‌زند ولی شخص در کنارش نشسته است و این حالت را احساس می‌کند. صحبت که می‌کند در آن صحبتی که یک ولیّ خدا می‌کند انسان آن روح لطف و صفا را خواهی‌نخواهی می‌فهمد. در مسائل مختلف فکر و ذهن او اصلاً به جنبهٔ خلاف متمایل نمی‌شود در قضاوت‌هایی که می‌خواهد بکند حق را درنظر می‌گیرد، خودی و غیر خودی اصلاً برای او حتی در یک لحظه تصور نمی‌شود، در ارتباطات با مردم مسائل شخصی و صنفی را درنظر نمی‌گیرد، خدا را درنظر می‌گیرد گرچه برای او این مسئله به ضرر تمام بشود.

تجلی غیرت خدا در اولیاء

یک بنده خدایی بود سال‌ها پیش نمایندهٔ تهران بود وقتی که برای مجلس انتخاب شده بود، بنده خودم شنیدم داخل ماشین بودیم، رانندهٔ تاکسی رادیو را که روشن کرد با ایشان مصاحبه می‌کردند نفر اول شده بود و ایشان با یک شعف خارج از معمول می‌گفت که در این انتخابات قلب رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شاد شد! قلب رسول الله شاد شد که اینها شما را نفر اول انتخاب کردند! و همین ایشان وقتی که در چهار سال بعد نفر اول نشد، دیگر لابد کمر رسول الله شکست! درحالی‌که مردم همان بودند حالا دلشان خواست چهار سال پیش به تو رأی بدهند! نه آن رأی چهار سال پیششان رأی بود نه این رأی الآنشان رأی است! اگر راستش را از من می‌خواهید قضیه این است! خودتان هم که دیدید که نه آن رأی، رأی است نه این رأی. همه‌اش روی هواست پس ما نیاییم از رسول الله مایه بگذاریم، این‌قدر اقلاً وجدان داشته باشیم که از خودمان همیشه مایه بگذاریم. چرا این‌قدر انسان باید بی‌انصاف باشد که در وقتی که مورد توجه است آن را بخواهد به حساب مسائل بالاتر و این حرف‌ها بگذارد؟!

تو را به خدا بیاییم بعد از ۱۴۰۰ سال این‌قدر خودمان را به پیغمبر و امام نچسبانیم. اگر وجدان و انصاف داشته باشیم و یک جو دین داشته باشیم بیاییم [خودمان را به آنها] نچسبانیم و بگوییم که ما همین هستیم. پیغمبر و آن سیزده بچه‌اش را کنار بگذاریم و در یک حصنی قرار بدهیم و خودمان را به آنجا نزدیک نکنیم بلکه بگوییم که إن‌شاءالله خدا ما را از شیعیان آنها قرار بدهد و به آنها نزدیک کند نگوییم که مثل آنها هستیم و مدام به حساب آنها خرج نکنیم! به خدا این کارها چوب دارد و خدا پدر آدم را درمی‌آورد!

تفسیر روایت «قلب المؤمن عرشُ الرحمن»

غیرت خدا در اولیاء او تجلی کرده است. چرا می‌گویند که اگر انسان یک ولیّ خدا را برنجاند عرش خدا به لرزه درمی‌آید؟! برای همین است که آنها عرشُ الرحمن هستند؛ «**قلبُ المؤمنِ عرشُ الرحمن**»[1] و این چهارده‌تا هم که حسابشان جدا است. بیاییم ما این‌طور باشیم، چه اشکال دارد که ما بیایم و نسبت به خودمان بگوییم که إن‌شاءالله تابع هستیم و سعی می‌کنیم که خودمان را نزدیک کنیم. دیگر نیاییم این کارها را انجام دهیم. این معلوم می‌شود که نه آقا! قدس و تقوا و اینها همه بازی است و همه وسیله و اسباب و آلت برای این منویات خود ما است.

بنده خودم در حضور مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ بودم که یک نفری داشت اظهار تعصب و تحصّل می‌کرد در همان زمان مرحوم آقا از اینکه آنچه را که ما انجام دادیم همه‌اش بر باد رفت و مرحوم آقا در جوابش فرمودند: پس دیگر آقای فلان ـ اسم بردند آقای فلان ـ اعتراض به ما ندارند که چرا آقای سید محمدحسین در این‌گونه مسائل دخالتی ندارد! بنده این قضیه یادم است، و ایشان چون در کنار من نشسته بود رنگش سیاه شد! اینها همان‌هایی بودند که در همان زمان‌ها می‌گفتند که این هنر نیست که انسان مثل ترسوها کنار بنشیند و همین‌طور نگاه کند، انسان باید بیاید و ... اینها همان افراد بودند.

علیٰ‌کلّ‌حال آنچه جوان در آینه بیند، پیر در خشت خام می‌بیند منتها ما می‌آییم شلنگ می‌اندازیم و این‌طرف و آن‌طرف لگد می‌اندازیم و آن بزرگان می‌گویند که حالا بیندازید اما یک روز به‌هم می‌رسیم! فعلاً شلنگ‌تخته‌هایت را بینداز! فعلاً این‌طرف و آن‌طرف هرچه می‌خواهی بگو و فعلاً هرچه متلک و تهمت می‌خواهی بزن یک روزی هم می‌آید که لبخند ما را بر لبانمان می‌بینی و آن موقعی است که خودت بر سرت می‌زنی! و ما دیدیم که بر سرشان زدند!

علیٰ‌کلّ‌حال این خاصیت اولیای خدا خاصیت ذاتی است؛ اینکه بزرگان می‌فرمودند: کار باید به‌دست کسی باشد که از نفس [گذشته باشد] ـ در آن مقاله‌ای که برای قانون اساسی نوشتند در آنجا ببینید و در هر کلمه کلمه‌اش بروید فکر کنید و ببینید چه گفته‌اند و امروزه می‌یابید آن مسائل منطویه‌ای که در آن مطالب و در آن عبارات آن‌موقع ایشان گفتند؛ امروز می‌فهمید که ایشان چه گفته بودند و چه مقصود و منظوری داشتند ـ تا بتواند کاری در دست بگیرد. این بزرگان صلاح ما را می‌خواستند، به خدا صلاح مملکت را می‌خواستند و با کسی پدرکشتگی نداشتند که این حرف‌ها را می‌زدند، آمدیم این‌طرف کردیم و آن‌طرف کردیم و مسخره‌شان کردیم و آنها را به کنار گرفتن و گوشه‌نشینی کردن و مسئله [را مهم ندانستن] متهم کردیم تااینکه مطالب راه و

---

[1] . بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

صورت دیگری پیدا کرد که گوشه‌ای از آن دارد برای افراد کم‌کم فاش می‌شود.

تفاوت فکر و جهت‌گیری اولیاء با دیگران

این ولیّ خدا که ما یک هم‌چنین حالی را از او می‌بینیم، این دست خودش نیست ولیّ خدا این‌طور نیست که اول فکر کند به اینکه در این قضیه این بچهٔ من است و آن هم بچهٔ اوست حالا اگر این‌طور باشد این ضرر می‌کند، اگر آن‌طور باشد چه می‌کند و... [این‌طور نیست که] بنشیند فکر کند و بعد تازه بیاید بگوید که من براساس عدل حرکت می‌کنم ولو بچهٔ من هم باشد، باشد. این عیب ندارد، خدا خیرش بدهد کسی که این کار را می‌کند ولی او آمده و دو ساعت با خودش [درگیر شده] و دو ساعت آمده زیرو رو کرده است و بالأخره نفس خودش را قانع کرده است براینکه به این وضعیت و کیفیت باشد. ولی آن شخصی که از نفس گذشته است اصلاً یک هم‌چنین تصوری در او نمی‌آید، نه‌اینکه بیاید و حتی رفع کند و نه‌اینکه بیاید و یک ساعت با او [درگیر شود و رفع کند] بلکه اصلاً یک هم‌چنین چیزی از او نمی‌آید. وقتی یک قضیه به او ارائه بشود چه از اول گفته بشود که طرفین این قضیه چه اشخاصی هستند چه از اول نگفته نشود که طرفین این قضیه چه اشخاصی هستند، وقتی یک صورت مسئله به‌نحوکلی به او ارائه می‌شود از اول این عقربه نشان می‌دهد که باید به کدام سمت حرکت کند. بعد به او می‌گویند که آقا یک طرف از این قضیه بچهٔ شما هست [می‌گوید که] به جهنم! به او می‌گویند که یک طرف از این قضیه رفیق توست می‌گوید که به جهنم! یا یک طرف از این قضیه هم‌مباحثی و شریک توست هرچه می‌خواهد باشد می‌گوید که به جهنم، این را چه زمانی می‌گوید؟! اول تصمیم‌گیری‌اش را کرده است و اول نفسش آن جهت‌گیری را مشخص کرده است حالا مصادیقش بعد می‌آید معلوم می‌شود.

من‌باب‌مثال می‌گویند که آقا در این قضیه زن تو، مادرت، پدرت، بچه‌ات، هم‌بحثی تو و هم حزبی تو هستند بعد یکی‌یکی به جهنم می‌گوید و می‌گوید: یک به جهنم بنویس و همه را تا تهران بنویس هر که می‌خواهد باشد، باشد! من در این قضیه حکم و نظرم این است و تمام شد! نمی‌آید اصلاً [جهت‌گیری خود را تغییر بدهد].

این فرد فردی است که قابل اعتماد است و افراد دیگر قابل اعتماد نیستند و در معرض اغواء شیطان قرار دارند گرچه سعی می‌کنند که خود را نزدیک کنند و قیام به قسط کنند، سعی می‌کنند ولی دیگر قیام به قسط در آنها ذاتی نشده است و دیگر تغییر نمی‌کند. آیا می‌شود سیب، سیب باشد ولی درعین‌حال خواص چدن را داشته باشد؟! نمی‌شود! اگر سیب سیب است خواص سیب را دارد ویتامین، شکر، گلوکز و املاح دیگر دارد رنگ و پوستش این‌طور است و این خصوصیات را دارد و معده می‌تواند این سیب را هضم کند اما اگر شما

چدن بخوری این وسط شکمت پاره می‌شود و تا به بیمارستان نرسیده تلف شدی! فرض کنید در حلق آدم یک قطعه چدن فرو کنند! گاهی می‌شود آقا! اگر این در آن شکم بدبخت برود چه می‌شود؟! این جور درنمی‌آید و خدا این‌طور قرار نداده است؛ چیزی را که خدا قرار نداده است ما نباید انجام بدهیم. آنچه که باید معده هضم کند چدن نیست جانم! آن سیب و پرتقال و چیزهای خوب است و این‌چنین چیزها نیست اینها به‌درد ساختمان و خیابان و به‌درد چیزهای دیگر می‌خورد.

حالا این سیب این خصوصیات را دارد و این خصوصیات زاییدهٔ صورت فصلیهٔ اوست و این صورت فصلیه است که آمده به ماده این خصوصیت را داده است، همین ماده اگر تغییر و تحول پیدا کند تبدیل به یک صورت فصلیهٔ غیر از این خواهد شد که در آن صورت نعوذ بالله نعوذ بالله نعوذ بالله درست ۱۸۰ درجه اصلاً خدا در ذهن نمی‌آید، حتی برای یک لحظه نمی‌آید، یعنی وقتی که به انسان یک صورت قضیه گفته بشود قبل از اینکه بگویند که طرفین مسئله چه کسانی هستند اول نگاه می‌کند که آیا این صورت مسئله به نفع اوست یا نیست! اول می‌رود روی این قضیه کار می‌کند، فکر، فکر مادی و شخصی می‌شود، فکر می‌شود ها! خدا برای انسان این را نیاورد!

مصادیق آیهٔ ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ﴾

خدا برای انسان این روزگاری را نیاورد که فکر اصلاً زاییده و اثر لازم ذاتی خود نفس خواهد شد؛ نفس است که فکر و جهت‌گیری را می‌زاید تا می‌گویند که در یک قضیه دخالت کن، فوراً می‌رود [روی اینکه] یک‌طوری قضیه را دخالت کنم که به نفع خودم تمام شود! از اول روی آن می‌رود، وقتی روی آن رفت، مهره‌ها را بلد است که چطور بچیند؛ این و این و این را سه‌تا ـ سه‌تا یا چهارتا؟ ـ انتخاب می‌کند که بعد یک‌دفعه مسائل طوری باشد که به نفع تمام شود. چه کسی این کارها را انجام می‌دهد؟! نفس آمده به یک صورت فعلیهٔ شقاوت و کدورت و ظلمت تحول پیدا کرده است، او دیگر نمی‌تواند در انتخاب مهره‌ها سراغ امام زمان برود و از امام زمان کمک بگیرد، راهش دیگر بسته است. او در انتخاب این مسئله اصلاً به‌طورکلی نمی‌تواند بخواهد یک فردی را انتخاب کند که بی‌طرف باشد. نمی‌تواند، چون فرد بی‌طرف می‌آید نقطهٔ مقابل او قرار می‌دهد و نتیجه را او قرار می‌دهد و او از اول راه را مشخص کرده و باروبندیل را بسته و حالا آمده گفته است که هر کسی هر حرفی دارد بیاید بزند. اول بار و بنه را بسته بعد می‌گوید که خیلی خب آقا شما چه می‌گویید و شما نظرت چیست؟! شما چه می‌خواهید؟! روی این اساس آمده است که خدا برای انسان نیاورد! اینها همان‌هایی هستند

که ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾[1] ختم وقتی می‌خورد تمام شد. ختم می‌خورد نه‌اینکه خدا ختم می‌کند، نه آقا! خودمان به سر خودمان ختم می‌آوریم. وقتی که رأی بیاوریم اسلام گسترش پیدا کرده است، وقتی رأی نیاوریم دشمنان برای ما نقشه کشیدند! قضیه چه شد؟! اوّلی را به اسلام می‌زنیم [و نسبت می‌دهیم] دومی را به دشمنان می‌زنیم! نه اوّلی را به اسلام بزنید نه دومی را بزنید همه یکی است. اگر بدی از خودمان بوده است سراغ خودمان برویم. ﴿وَمَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ ...﴾[2] ما نمی‌توانیم که خودمان را تبرئه بکنیم، به‌جای اینکه به این و آن بزنیم، ده درصد به خودمان بزنیم! چرا یک کاری بکنیم که بعداً معلوم شود که این حرف‌ها و خبرها نبوده است و بیخود آمدیم یک قضیه‌ای را [بزرگ] کردیم؟! مدام می‌آییم درست می‌کنیم.

استفادهٔ ابزاری از دین

من چند سال پیش در یک قضیه‌ای دیدم یک جریانی بود یک بنده خدایی در این جریان انتخاب نشده بود می‌دانید چه گفت؟! حرف ایشان این بود که بله همیشه در اسلام حق با اقلیت بوده است! دست شما درد نکند شما که دیگر ترتیب همه چیز را دادید! حق با اقلیت بوده است، به صراحت گفته بود که آن اقلیت بودند که اسلام را نگه داشتند! بنابراین تمام مسائلی که در این کشور براساس اکثریت بوده همه باطل می‌شوند تمام شد رفت پی کارش! این استفادهٔ ابزاری کردن از دین می‌شود. حالا اگر همین آقا می‌آمد و با رأی اکثریت [انتخاب می‌شد می‌گفت که] بله دیدید که چگونه این افراد آمدند و انتخاب اصلح فرمودند! و عجیب اینکه همین افراد در شرایط دیگر آمدند همان رأی او را انجام دادند پس چه شد؟! اگر قرار است که شما بفرمایید که همیشه در اسلام آن اقلیت هستند پس این اقلیت سه یا چهار نفری که در این جریانات بودند پس حق با آنهاست! این را دیگر مردم فهمیدند که ما داریم با دین بازی می‌کنیم و چیزی را که فهمیدند، فهمیدند! این دیگر قایم‌باشک ندارد، تمام شد و رفت و همه متوجه شدند، ما تا حالا داشتیم با دین مردم و با باورهای مردم بازی می‌کردیم؛ یک روز این‌طرف می‌کردیم و یک روز آن‌طرف می‌کردیم یک روز این‌طوری و یک روز آن‌طوری می‌کردیم. قضیه این‌طوری بوده است. خیلی خب جریانی پیش آمد و این قضیه رو شد و دیگر هرچه

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۷. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۵:
«خداوند بر دل‌های آنان و بر گوش آنان مهر زده است، و بر چشم‌های آنان حجاب و پرده‌ای است؛ و آنان دارای عذابی بزرگ می‌باشند.»

[2] . سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳. سر الفتوح، ص ۱۲۴:
«من نگه‌دارنده نفس خود نیستم...»

زودتر انسان به اصلاح خود بپردازد به نفع او و به نفع بقیه است، می‌گویند که جلوی ضرر را از هر جا گرفتن، اول منفعت است و ماهی را هر وقت از آب بگیری این ماهی تازه است. إن‌شاءالله دیگر تا اینجا ختمش کنیم که برای بحث بعد برسیم.[1]

---

[1].

جهر و اخفات در صلاة (ت)

استاد: این روایت احسن اخفات را داریم، چطور شما نیاوردید؟!

تلمیذ: ... من ندیدم آنچه که در جهر و اخفات دیدم به آن کیفیت بود که انسان در غیر از حمد و سوره مختار است.

استاد: بله، مختار داریم روایت دیگری هم احسن الإخفات است هم داریم می‌خواهید حالا من چیز می‌کنم. بله، من روایت را دیدم نه‌اینکه کراهت دارد بلکه احسن اخفات است البته این منافاتی ندارد می‌گوید: إن شاءَ جَهَر و إن شاءَ لَم یَجهر ولی احسن در صلاة اخفاتیه اخفات است و در صلاة جهریه جهر است. در مورد اذکار رکوع و سجود منظورم هست.

تلمیذ: در تشهد اصلاً روایت هم داریم می‌گوید که امام جماعت صدایش را به خلفش برساند* براین‌اساس آن فرمایش شما که نباید در....

استاد: ببینید در اینجا دارد که یُستحبُّ للإمام الجهرُ به ولی ندارد در صلاة اخفاتیه «یَنبَغی لِلإمامِ أن یُسمِعَ مَن خَلفَهُ التَّشَهُّدَ»** خب این مربوط به صلاة جهریه است اخفاتیه ندارد.

استاد: این إن شاءَ دلالت بر اباحه می‌کند ولی دلالت بر افضلیت نمی‌کند و افضلیتش در اخفاء است.

تلمیذ: ما از فرمایش جناب‌عالی تعیین را [برداشت کردیم] که حتماً باید آهسته باشد.

استاد: نه نگفتم اگر هم گفتم اشتباه است.

تلمیذ: در آن جلسهٔ شب سه‌شنبه هم که آقای... نماز می‌خواندند ایشان هم تأکید کردند که ظاهراً نظر حضرت‌عالی این است که باید این‌طور باشد.

استاد: نه باید را نگفتم پس اگر این‌طور است اصلاح کنید. نه‌خیر بنده عرض کردم که در صلاة جهریه حکم به اخفات است، حکم به اخفات به تناسب. نه‌اینکه به‌عنوان اینکه کراهت دارد، نه آن نیست به‌عنوان افضلیت و ارجحیت است. من این را گفتم که به‌خاطر رادیو و تلویزیون و اینها انسان آنچه را که در شرع تشریع شده است کنار نمی‌گذارد و در صلاة اخفاتیه متناسب با خود صلاة اخفات تشریع شده و رجحان با اوست لذا انسان نمی‌آید آن را کنار بگذارد چون دارند از او عکس می‌گیرند و برای اینکه صدایش در آن بیاید بخواهد بیان کند! اگر از شما فیلم نمی‌گرفتند و شما هم با این جماعت نماز می‌خواندی تشهدت را بقیه می‌شنیدند یا ساکت بودی؟! چون از تو دارند فیلم می‌گیرند لذا تشهد و سجده‌ات را داری بلند می‌خوانی! این چیزی است که ما داریم می‌بینیم. این منظور من است.

تلمیذ: پس حمل بر کراهت می‌شود.

استاد: نه کراهت هم نمی‌توانیم بگوییم بلکه رجحان دارد. کراهت نیست همان إن شاءَ هست که اگر بخواهد ولی در کراهت آن مبغوضیت لحاظ است؛ کراهت این‌طور نیست که در مقابل مستحب باشد بلکه کراهت برای خودش حکم استقلالی است و ممکن است یک شیء مستحب باشد ولی مخالفش مباح باشد، فرض کنید که در شب آب را ایستاده خوردن مکروه است ولی

دلیل نیست که نشسته خوردن آن مستحب است، مباح است یعنی یک امر مباحی را انجام دادید و ثواب نمی‌دهند. در استحباب اگر مستحب است گاهی اوقات استحباب به معنای مختار است، نه به معنای امری که در او یک ثوابی اضافهٔ بر آن جهت نفسی آن شیء لحاظ شده است که در اینجا تقریباً به معنای رَفعُ الحَظر است؛ در امر بعدَ النهی دلالت بر رَفعُ الحَظر می‌کند. وقتی که می‌گویند که در شب مستحب است نشسته آب را بخوری نه‌اینکه برای این نشسته بودن ثواب به تو بدهند؛ یعنی وقتی که ایستادن کراهت دارد پس ضدّ و مقابلش در کیفیت شرب، آن که مختار است نشسته است ثواب هم به تو نمی‌دهند نه نشسته بخور. استحباب این است. در بعضی موارد استحباب به معنای فضیلت زائد است، یعنی رجحان أحدُ الطرفین به رضایت مولا است آن با این فرق می‌کند. در نماز در قرائت تشهد و امثال‌ذلک در صلاة جهریه قرائت به جهر مستحب است درعین‌حال که قرائت به اخفات مکروه نیست، مکروه یعنی در اینجا مباح است و شما می‌توانید اینها را آهسته بخوانید. مستحب در مقابلش کراهت است در صلاة اخفاتیه قرائت إخفات مستحب است؛ یعنی مستحب است انسان همراه با او اینها را هم آهسته بگوید و مقابلش مباح است، مباح نه به معنای مکروه، مباح است.

عدم صحت کراهت به معنای اقلُّ ثوابًا (ت)

تلمیذ: کراهت به معنای اقلُّ ثوابًا هم هست. در فقه این حاکم است.

استاد: نه، حالا در این قضیه بله، این یکی از مسائلی است که آن در آنجا این‌طور مطرح شده است که کراهت را به معنای أقلُّ ثواباً گرفتند ولکن بنده این مطالب را قبول ندارم مثلاً فرض کنید در صلاة در حمام و صلاة در شارع و صلاة بعد از شروع و امثال‌ذلک اینها را أقلُّ ثواباً می‌گیرند، نه اینها صحیح نیست آن کراهتی که در آنجا مکروه است به معنای أقلُّ ثواباً نیست، مکروه اگر مکروه باشد آن باطل است و نمی‌شود چیزی مورد نهی شارع باشد و [أقلُّ ثواباً باشد] آیا در أقلُّ ثواباً نظر شارع بالأخره بعد از داد و بیداد و بعد از بالا و پایین بر انجام و اتیان آن است یا بر عدمش است؟! با أقلُّ ثواباً که کار حل نمی‌شود.

مکلَّف می‌گوید که أقلُّ ثواباً یعنی فرض کنید شارع بر یک صلاة بعد الشروع، قبل الشروع بیست‌تا ثواب به آدم می‌دهد بعد الشروع پانزده‌تا می‌شود باز پانزده‌تا اشکال ندارد خیلی هم مستحب است پس چرا باید بگوید که مکروه است؟! اینکه شارع می‌گوید: نخوان، یعنی نخوان یا می‌گوید: بخوان و ثوابت کمتر است؟! شما از شارع چه می‌فهمید؟! شارع می‌گوید: وقتی که وارد حمام می‌شوید به کسی که در حمام هست سلام نکن آیا این سلام کردن أقلُّ ثواباً است؟! یعنی پانزده‌تا ثواب دارد یااینکه می‌گوید سلام نکن؟! برای چه سرت را انداختی و سلام می‌کنی حالا آن بدبخت دارد خودش را می‌شورد و فلان می‌کند یااینکه شارع صلاة در وسط خیابان را می‌گوید: نخوان یعنی بخوان ولی ده‌تا به تو ثواب می‌دهم؟! یعنی چه نشستند أقلُّ ثواباً می‌گویند؟! اقلُّ ثواباً چیست؟! ما اقلُّ ثواباً نداریم! اصلاً این حرف‌ها را نداریم اینها کشک است. البته در این بحث حج به مواردی می‌رسیم که این بحث را باید بیان بکنیم إن‌شاءالله آنجا مفصل بیان می‌گوییم.

تلمیذ: اگر کسی آخر ماه رجب برای عمرهٔ مفرده احرام می‌بندد منتها کاروان درون مکه حرکت نمی‌کند چون هنوز زمانش نشده است آیا می‌تواند به مدینه برگردد و در احرام باقی باشد بعد وقتی که ماه شعبان ظاهر شد وارد مکه بشود و اعمالی را که انجام می‌دهد به‌عنوان عمرهٔ رجبیه انجام بدهد؟!

استاد: البته احرام بستن هر وقتی بلامانع است و شما می‌توانید از اول رجب هم احرام ببندید و شعبان بروید طواف را انجام بدهید.

تلمیذ: در داخل مکه نه، می‌آید در میقات احرام می‌بندد و بعد برمی‌گردد، به‌طرف مکه حرکت نمی‌کند و به‌طرف مدینه دوباره

برمی‌گردد. در مسجد شجره به نیت عمرهٔ رجبیه احرام می‌بندد و می‌داند که در ماه رجب داخل مکه نمی‌شود و کاروانش حرکت نمی‌کند پاسپورت هم به او نمی‌دهند که طرف مکه برود اما می‌خواهد رجبیه را ادراک کند. آیا این قضیه با احرام بستن او ممکن است؟ دوباره مدینه برمی‌گردد و در هتل هست ماه شعبان که داخل می‌شود با همین احرام از میقات رد می‌شود و دوباره طرف مکه می‌رود.

استاد: احرام بستن او اشکالی ندارد احرام می‌بندد و می‌آید یک ماهی هم که در مدینه هست باید محرماً باشد این اشکالی ندارد ولی چون می‌داند که در ماه رجب موفق نمی‌شود این به‌عنوان ماه رجب حساب نمی‌شود. بله، اگر خیال می‌کرد که در ماه رجب می‌تواند انجام بدهد یااینکه در آخر ماه رجب است و در شرف رفتن است، می‌تواند که احرامش در رجب قرار بگیرد و تا بخواهد به مکه برسد رجب تمام می‌شود در این دو صورت این عمره عمرهٔ رجبیه است ولی اگر بداند که نه، چند روز یا یک هفته در مدینه است و او قطعاً به مکه نخواهد رفت اشکال ندارد احرام ببندد ولکن این عمره‌ای که حساب می‌شود عمرهٔ شعبان حساب می‌شود.

معنای احرام (ت)

تلمیذ: این احرام به معنای دخول در حرم است وقتی انسان احرام می‌بندد یعنی می‌خواهد از میقات رد بشود و داخل در حرم بشود.

استاد: احرام بستن به معنای دخول در حرم نیست، احرام به معنای عزم و ارادهٔ برای رفتن به‌سمت حرم و اعمال و این مناسک است نه‌اینکه همراه با احرام باید یک حرکت فعلی هم از او سر بزند، انسان می‌تواند احرام انجام بدهد و حرکت خودش را به تأخیر بیندازد. بله، نیت نیت رفتن را داشته باشد این اشکال ندارد لذا می‌تواند از منزل خودش احرام ببندد مثل کسانی که نذر می‌کنند و از همان منزل خودشان احرام می‌بندند و این لازمه‌اش این نیست که وقتی که احرام می‌بندد فوراً حرکت کند. او در همان منزل می‌تواند نیت احرام بکند و لباسش را عوض بکند و بعد هم یک هفته دیگر باز بماند چون نیت برای رفتن دارد این برای تلبّس به احرام کفایت می‌کند. چون نیت رفتن دارد حالا همان موقع که احرام بست باید پایش را از خانه بیرون بگذارد؟! نه، یک هم‌چنین چیزی نیست بلکه می‌تواند بماند؛ یک روز دو روز چند روز برحسب آن نیت خودش بماند و این هیچ اشکالی ندارد. بودن در احرام حدّ و مرزی ندارد، ولی اگر بداند که نه، این داخل در حرم و مناسک شدنش و اینها بعد از رجب قرار می‌گیرد آن جزو [عمرهٔ رجبیه] حساب نمی‌شود مگر اینکه نداند یعنی علم به خلاف داشته باشد که بر آن اساس این احرام جزو رجب حساب می‌شود.

تلمیذ: در واقع تبدل نیت عمرهٔ رجبیه به عمرهٔ شعبانیه می‌شود؟

استاد: نه، اصلاً نیاز به نیت ندارد، ما نیت رجبیه نداریم خود نفس الوقوعش رجبیه یا شعبانیه حساب می‌شود.

تلمیذ: پس اینکه بعضی از خود ایران مُحرم می‌شوند اشکالی ندارد.

استاد: بله، من خودم دیدم در بعضی از شهرها از همین نواحی کردستان بودند اینها با احرام بودند. اشکال ندارد. حتی در بعضی از این موارد خلبان می‌گوید که الآن ما وارد میقات شدیم، ما به قصد احرام نبودیم ولی افراد دیگری بودند آنها مُحرم بودند وقتی به میقات رسیدیم گفت که الآن ما وارد میقات شدیم آنهایی که مُحرم هستند نیت مجدد کنند یک‌دفعه همه لبیک گفتند!

*. الکافی، ج ۳، ص ۳۳۷.

**. همان.

اللهم صل على محمد و آل محمد